

 	 گزارش	
---	--	---

غیبت، خريد و معافيت

شهباب معتقد است در ایران هم باید سازوکارهایی مانند سرباز معلمی دوباره احیا شود. حتی می‌توان کشور آلمان که از سرباز به عنوان رفترگر استفاده می‌شود، در ایران هم نیروی رفترگر از همین طریق تأمین شود، ضمن اینکه بابت خدمتی که به کشور می‌کنند حقوق هم دریافت کنند.

قيد کارت پايان خدمت را زدم

«علی» سال ۱۳۷۹ و بعد از گرفتن دیپلم به خدمت سربازی اعزام شد: «اهل کاشانم. دوره آموزشی و کد را در اصفهان گذراندم. همه دوره سربازی من از آموزشی تا سربازی در اصفهان گذشت. دوره آموزشی البته برای سربازان صفر سخت‌گیرانه‌تر و برای سربازانی که مدارک تحصیلی بالاتری دارند کمی راحت‌تر است». علی در همان دوره سربازی کنکور داد و در دانشگاه آزاد قبول شد: «هفت ماه از خدمت مانده بود که دانشگاه قبول شدم. بعد از قبولی در دانشگاه ساکن تهران شدم و کار هم پیدا کردم. به میانه راه تحصیل رسیده بودم که به دلایل مالی از دانشگاه انصراف دادم اما نمی‌خواستم به یادگان بازگردم و فرصت ادامه اشتغال به کاری که دوست داشتم و چندسالی تجربه کسب کرده بودم را از دست بدهم. به همین دلیل سعی کردم از معافیت پزشکی استفاده کنم. بررسی پرونده پزشکی‌ام را شش، هفت ماه طول کشید، به دلیل همین اتلاف وقت نه خودم را به یادگان معرفی و نه پرونده پزشکی‌ام را دنبال کردم». «علی» در نهایت، قید دریافت کارت پایان خدمت را زد: «هرچه بزرگ‌تر می‌شوی، تحمل محیط یادگان و ضوابط آن برایت سخت‌تر می‌شود. فردی که مدارج بالای علمی را طی کرده یا در شغلی کسب تجربه کرده باید دو سال از عمرش را در مسیری بگذارد که نهایتا هیچ دستاوری برایش ندارد، جز یک کارت پایان خدمت. شاید برای افرادی که قصد مهاجرت دارند یا قصد ادامه تحصیل دارند گرفتن این کارت مهم باشد اما برایم مهم نبود، به این دلیل که اولاً امکان و قصد خروج از کشور نداشتم و دوم اینکه به دنبال ادامه تحصیل یا اشتغال در یک سازمان دولتی نبودم. بنابراین نه به دنبال ادامه خدمت رفتم و نه در حال حاضر کارت پایان خدمت دارم. مشکلی هم برایم ایجاد نشده است.» او امروز در ۴۵سالگی امیدوار است مطابق ضوابط بعد از ۵۱سالگی از سربازی معاف و این سایه سنگین از سرش برداشته شود: «سال ۱۳۷۹ امکان خرید خدمت وجود داشت، فرد مشمول خدمت می‌توانست ۹۰۰ تا ۹۵۰ هزار تومان پرداخت کند و معاف شود؛ فرصتی که به دلایل مالی امکان استفاده از آن را نداشتم. سال ۱۳۹۲ هم که دوباره برای معافیت اقدام کرده بودم، باز هم مجاری خرید خدمت احیا شد. اما این بار ۲۰۰ تا ۲۵۰ میلیون تومان. آن موقع هم پول خرید نداشتم».

سیاست‌ها به نفع عموم مردم نیست

امیرمحمود خریچی جامعه‌شناس است و درباره موضوعات مطرح‌شده از سوی این سربازان به «شرق» می‌گوید: «وقتی با جوان‌ها صحبت می‌کنیم، اغلب‌شان از این‌دوره رضایت ندارند و آن را نوعی اتلاف وقت و مرحله‌ای بی‌دستاورد می‌دانند. دوره‌های آموزشی نظامی کوتاه‌مدت شده‌اند و با پیشرفت تکنولوژی‌های نظامی، دیگر مدت‌زمان حضور در خدمت به خودی خود ارزش افزوده چندانی برای فرد ایجاد نمی‌کند. در کنار این، دریافتی سربازان خیلی پایین است و بسیاری نگرانند نتوانند پس از پایان خدمت کار مناسب یا تجربه کافی کسب کنند.» او ادامه می‌دهد: «اینکه بتوان پول داد و سربازی را خرید، قطعا به طبقاتی شدن جامعه منجر می‌شود. مثلاً برای دارندگان مسدرد دکتری در رشته‌های پزشکی یا تخصصی، برآورد می‌شود که هزینه خرید سربازی به حدود ۶۰۰ میلیون تومان برسد. سن استفاده از این امکان هم محدود شده و افراد بالای ۳۵ سال می‌توانند از آن بهره‌مند شوند. این مسئله به ایجاد فاصله طبقاتی و نابرابری در دسترسی به فرصت‌ها منجر شده است.» خریچی ادامه می‌دهد: «اگر خدمت سربازی به‌گونه‌ای طراحی می‌شد که دوره‌ای کوتاه‌مدت باشد و این امکان را به افراد بدهد که با توجه به تخصص و تحصیلات خود در زمینه مرتبط فعالیت کنند، نه‌تنها ارزش و اثرگذاری خدمت افزایش می‌یابد، بلکه امکان بهره‌مندی از آن برای پیشرفت شخصی و حرفه‌ای نیز فراهم می‌شد. امریه نیز به نوعی راهکار جایگزین است، اما گرفتن آن نیازمند پارتی‌بازی و ارتباطات ویژه است و همگان به آن دسترسی ندارند».

تاثیرات روانی و اجتماعی

او در ادامه با نگاهی به تاثیرات روانی و اجتماعی سربازی بر جوانان می‌گوید: «سربازی برای بسیاری از جوانان یک دغدغه و منبع دلهره است، زیرا احساس می‌کنند مسیر پیشرفتشان متوقف می‌شود. این مسئله به‌ویژه برای کسانی که تحصیل‌کرده‌اند و تجربه بین‌المللی دارند، مشکلات بیشتری ایجاد می‌کند. وقتی افراد می‌خواهند پس از تحصیل یا زندگی خارج از کشور بازگردند، محدودیت‌های سنی و شروط قانونی مانع بازگشت و بهره‌مندی از فرصت‌های حرفه‌ای آنها می‌شود.» خریچی پیشنهاد می‌دهد: «به‌جای نگاه سنتی، باید خدمت سربازی را به عنوان یک دوره کارآموزی یا فرصت آموزشی طراحی کنیم؛ دوره‌ای که بخشی از زندگی فرد و رشد حرفه‌ای او باشد. الزام خدمت می‌تواند در شرایط خاص وجود داشته باشد، اما مهم این است که فرد احساس کند این دوره به پیشرفت و توسعه شخصی او کمک می‌کند و نه اینکه خلا و فشار روانی ایجاد کند.» این جامعه‌شناس در ادامه توضیح می‌دهد: «خدمت سربازی باید طوری طراحی شود که جوانان بتوانند در کنار خانواده‌شان زندگی شهری‌شان را حفظ کنند، آموزش ببینند و دوره‌ای بگذرانند که آنها را برای بازگشت به جامعه آماده کند. این دوره باید به آنها امکان بدهد مهارت و آمادگی لازم را کسب کنند و پس از اتمام آن، بتوانند زندگی خود را ادامه دهند. در حال حاضر، حقوقی که به عنوان دریافتی سربازی پرداخت می‌شود تقریباً هیچ تأثیری بر زندگی جوانان ندارد و بسیاری حتی برای ادامه زندگی روزمره با مشکل مواجه می‌شوند. بنابراین، فرصت سربازی باید به حق جوانان تبدیل شود و هر مرحله‌ای پیش‌از آن و ایجادکننده دلهره». او اضافه می‌کند: «با توجه به تخصص و تحصیلات فرد، باید از ظرفیت او در طول این دوره بهره‌برداری شود و پس از پایان خدمت، بتواند بدون محدودیت مسیر زندگی و حرفه خود را ادامه دهد؛ حتی در بسیاری از موارد، همان جایی که تجربه کسب کرده، بتواند فعالیت حرفه‌ای‌اش را ادامه دهد». با وجود آنکه خدمت سربازی در میان نسل جوان نامحبوب است، ولی همچنان بر آن تأکید می‌شود. خریچی، در این باره توضیح می‌دهد: «مسئله اصلی این است که رفاه و زندگی مردم برای مسئولان چندان اولویت ندارد. آتهایی که منابع و نفوذ دارند، از بسیاری محدودیت‌ها معاف هستند، در حالی که عموم مردم تحت فشار قرار می‌گیرند. وقتی آسایش، امنیت و رفاه شهروندان برای تصمیم‌گیران اهمیت نداشته باشد، طبیعی است که سیاست‌گذاری‌ها درباره خدمت سربازی یا دیگر مسائل اجتماعی، بار سنگین‌تر و مشکلات بیشتری را بر جوانان تحمیل کند». او ادامه می‌دهد: «در جامده ما بیش از ۲۵ درصد افراد در خط مطلق فقر زندگی می‌کنند، یعنی حتی یک وعده غذای معمولی هم برایشان تأمین نیست. وقتی رفاه، آسایش و آرامش مردم نادیده گرفته می‌شود، تمرکز بر چیزهای دیگری مانند آیین‌نامه‌ها و مانورهای سیاسی انجام می‌شود. مسائلی مانند مسکن ملی، حقوق زنان، حقوق کودکان و بهداشت و درمان سال‌هاست که در مجلس و دولت خاک می‌خورند و توجه واقعی به آنها نشده است».

خریچی معتقد است برای اینکه خدمت سربازی و سیاست‌های دیگر اجتماعی معنادر باشد، ابتدا باید شرایط زندگی مردم بهبود پیدا کند و حداقل‌های رفاه، امنیت و آرامش برای همه تأمین شود. در غیر این صورت، هر تلاش دیگری برای تغییر یا اصلاح، نه‌تنها اثربخش نخواهد بود، بلکه باعث افزایش فشار و ناراضیاتی جوانان می‌شود.»

گزارش «شرق» از پسران خردسال، نوجوان و جوانی که در مدرسه، مکان‌های عمومی و ورزشی مورد آزار و اذیت قرار گرفته‌اند

روایت‌های پنهان مردان

وکیل فعال در حوزه آسیب‌های اجتماعی: آزارهای جنسی علیه مردان افزایش یافته. مراکز مشاوره و حمایت اجتماعی بیشتر برای زنان و کودکان طراحی شده‌اند و برای مردان کمتر چنین امکاناتی وجود دارد

معلم می‌خواست لباسم را در بیاوریم

جوان خدندانی است و به شوخ‌طبعی بین دوستانش شهرت دارد. با این حال تجربه سختی را از دوران دبیرستان خود حمل می‌کند. «فرید» حالا با ۳۳ سال سن، از روزهایی می‌گوید که به دست معلمش آزار می‌دیده و به‌تازگی شروع به تعریف آن روزها در جمع دوستانش کرده است: «معلمی داشتیم که بعضی وقت‌ها از من می‌خواست به نمازخانه بروم. آنجا شلوارم را درمی‌آورد، خودش هم همین کار را می‌کرد و از من می‌خواست کارهایی که می‌گوید انجام دهم. سن‌وسالم به اندازه‌ای بود که می‌دانستم کار درستی نیست و نباید به حرف‌هایش گوش کنم؛ اما چاره‌ای نداشتم، می‌دانستم اگر چیزی بگویم آبروی خودم در مدرسه می‌رود و شاید اصلاً کسی باور نکند. همیشه سعی می‌کردم در دیدش قرار نگیرم تا از من بخواهد در یک زمان مشخص به نمازخانه بروم. هرچند آخرهای همان سال متوجه شدم خیلی از بچه‌های دیگر هم تجربه من را دارند. وقتی وارد دانشگاه شدیم، از هم‌کلاسی‌های سابقم شنیدم این معلم به دلیل مسائل اخلاقی اخراج شده است. احتمالاً کادر مدرسه متوجه این کارهای او شده بودند».

شیوع آزار در مکان‌های مختلف

قربانیان آزار جنسی در هر سنی که باشند، بحران‌های متفاوتی را تجربه می‌کنند. با وجود فضای جنسیتی که همچنان در بین عموم مردم رواج دارد، صحبت درباره این موضوعات برای آزاردیده‌ها بسیار سخت است. این موضوع تا حدودی برای مردانی که قربانی آزار جنسی‌اند، دشوارتر به نظر می‌رسد؛ به شکلی که حتی در جلسات مشاوره و روان‌کاوی نیز مردان کمتر از زنان درباره این موضوع صحبت می‌کنند. پریسا پویان، روان‌شناسی که سال‌ها در حوزه آسیب اجتماعی فعال بوده، در گفت‌وگو با «شرق» به سکوت بیشتر مردان آزاردیده اشاره می‌کند: «چیزی که در صحبت‌های این افراد بیشتر دیده می‌شود، احساس شرم و خجالت است. آنها حتی پیش روان‌درمانگر هم درباره این موضوعات عموماً حرفی نمی‌زنند و متأسفانه آمار دقیقی در این موارد وجود ندارد که بتوان تحلیل جدی کرد. این در حالی است که درباره آزار جنسی زنان بسیار صحبت می‌شود، اما درباره آزار جنسی مردان کمتر حرف زده می‌شود. می‌دانیم که اساساً از نظر جامعه‌ما چنین مسائلی تابو محسوب می‌شوند، ولی گزارش‌هایی که داشته‌ام نشان می‌دهد در فضاهای کاملاً مردانه مثل یادگان‌ها، زندان‌ها، دبیرستان‌های پسران یا حتی استخرها چنین اتفاقاتی بین مردان بیشتر رخ می‌دهد. برای نمونه، موردی داشتم که سربچه کوچکی در استخر توسط مردی مسن مورد تجاوز قرار گرفته بود. اساساً خردسالان به دلیل ترس از افراد بزرگ‌تر معمولاً سکوت می‌کنند، صدايي درنمی‌آورند و مرعوب قدرت فرد آزارگر می‌شوند».

جامعه آزار مردان را نمی‌پذیرد

او ادامه می‌دهد: «در کودکی، سکوت بیشتر ناشی از ترس است و این موضوع درباره دختران و پسران یکسان است، اما در بزرگسالی مسئله متفاوت می‌شود. مردان در این شرایط احساس می‌کنند مردانگی و هویت جنسی‌شان زیر سؤال می‌رود. تجاوز برایشان تحقیر بزرگی است و همین باعث می‌شود بیشتر سکوت کنند. درواقع، خشونتی که به آنها تحمیل می‌شود، موجب سرخوردگی و آسیب جدی به تصویر ذهنی‌شان از خودشان می‌شود. وقتی درباره آزار جنسی زنان صحبت می‌شود، جامعه‌تا حدی پذیرش نشان می‌دهد، اما درباره مردان، این موضوع معمولاً پذیرفته نمی‌شود. همین مسئله باعث می‌شود آزار برای آنها آسیب‌زاتر باشد؛ چون غریبال پیش‌بینی‌تر است و حمایت اجتماعی هم ندارند. در جلسات مشاوره هم همین تفاوت دیده می‌شود؛ زنان با وجود سختی‌ها، راحت‌تر از مردان درباره تجربه‌هایشان صحبت می‌کنند.

دلیل اصلی همان احساس شرم و زور سوز رفتن مردانگی است. وقتی مردان کمتر درباره تجربه‌هایشان صحبت می‌کنند کمتر هم درخواست کمک و درمان دارند. پنهان نگه‌داشتن این دردها فشار روانی بیشتری بر آنها وارد می‌کند». پویان تأکید می‌کند که پرداختن به این موضوعات کمک می‌کند تا تابوها شکسته شود و قربانی‌ها در مورد آزار خود حرف بزنند.

پیگیری مردان آزاردیده جنسی کمتر از زنان

پرونده‌های مربوط به مردان قربانی آزار جنسی در دستگاه قضا کمتر از پرونده‌های مربوط به زنان است. در عین حال طبق گفته متخصصان حوزه آسیب، مراکز حمایتی از قربانیان مرد هم در کشور نسبت به زنان کمتر است یا اصلاً وجود ندارد و همین بر کاهش پیگیری‌های قضائی اثر خواهد گذاشت. مونیکا نادى، وکیل پایه‌یک دادگستری که سال‌ها روی پرونده‌های حوزه آسیب‌های اجتماعی کار کرده است، در گفت‌وگو با «شرق» توضیح می‌دهد: «به‌طورکلی در قوانین ایران تفاوتی بین پرونده‌های آزار جنسی علیه زنان و مردان وجود ندارد؛ یعنی زن‌بودن یا مرد‌بودن در تعریف جرم و تعیین مجازات‌ها تأثیر چشمگیر و درخور توجهی ندارد. اما در عمل، مراجعه به مراجع قضائی، شکایت و پیگیری در پرونده‌های زنان و مردان تفاوت آماری و عملی زیادی دارد. بیشترین دلیل این تفاوت به مسائل اجتماعی و فرهنگی برمی‌گردد. در فرهنگ عمومی ما، صحبت از آزار جنسی برای زنان با انگ‌های اجتماعی همراه است. برای مردان نیز این موضوع با تابو و شرم بسیار بیشتری مواجه است. ما پیش‌فرض‌هایی داریم از این جنس که «مردها توانمندند و درگیر این مسائل نمی‌شوند» و اگر چنین اتفاقی برای یک مرد بیفتد، شخصیت و قدرت اجتماعی او خدشه‌دار می‌شود. علاوه بر آن، ترس از بازداشتن در میان مردان بیشتر است. به نظر،م آزار جنسی زنان و کودکان (به‌ویژه دختران) در طول زمان در کشور ما بیشتر بوده، ولی متأسفانه آزارهای جنسی علیه مردان هم افزایش یافته است. مراکز مشاوره و حمایت اجتماعی بیشتر برای زنان و کودکان طراحی شده‌اند و برای مردان کمتر چنین امکاناتی وجود دارد. همین امر باعث شده پیگیری‌های مردان کمتر باشد. از سوی دیگر، نابسامانی در آموزش‌های جنسی، کاهش سن بلوغ، افزایش بلوغ زودرس و نبود امکان تأمین نیازهای جنسی افراد به روش‌های درست، منطقی، شرعی و قانونی موجب شده که مجامع ما آزارهای بدی نبودیم ولی آن روزها واقعاً از خودم می‌دهد: «ما خبرهایی می‌شنویم که دانش‌آموزان در مدارس و محیط‌های آموزشی مورد آزار جنسی قرار می‌گیرند؛ چه از سوی معلمان و چه سایر افراد حاضر در محیط آموزشی. یا در برخی بافت‌های شهری و حاشیه‌ای، سربچه‌های کوچک‌تر توسط پسران بزرگ‌تر مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرند. در بسیاری از پرونده‌هایی که ما دیده‌ایم، چند پسر بزرگ‌تر یک پسر کوچک‌تر را در موقعیتی تنها گیر انداخته و او را مورد آزار قرار داده‌اند. شدت و نوع این کارها به اندازه‌ای است که منظر جرم‌شناسی هم باید توجه داشت که چرخه‌های معیوب وجود دارد؛ یعنی آزارهایی که در کودکی قربانی آزار بوده‌اند، ممکن است در بزرگسالی خودشان مرتکب آزار شوند. در بررسی بسیاری از پرونده‌ها می‌بینیم کسانی که مرتکب آزار جنسی شده‌اند، سابقه آزار در کودکی داشته‌اند. متأسفانه چون این افراد حمایت روانی و مشاوره‌ای دریافت نمی‌کنند، پس از بازگشت به جامعه می‌توانند مشکل‌آفرین شوند. حتی گاهی مثلاً معلمی که در مدرسه مرتکب آزار شده، به‌جای حذف از سیستم آموزشی، تنها جابه‌جا می‌شود و در محیطی دیگر دوباره همان رفتار تکرار می‌شود. این موضوع نه‌تنها قربانیان جدید ایجاد می‌کند، بلکه می‌تواند چرخه خشونت را ادامه دهد. البته این یک نظریه قابل‌بیان نیست، اما ردیابی آن به بسیاری از پرونده‌ها دیده می‌شود.» معمولاً اثبات تجاوز و آزار جنسی برای پیگیری حقوقی کار دشواری است. نادى درمورد این موضوع اشاره می‌کند که «به‌طور کلی اثبات جرائم جنسی، چه قربانی زن باشد، چه مرد و چه کودک، بسیار پیچیده است، برای اثبات نیاز به اقرا، شهادت شهود یا امارات و قرآنتی است که برای قاضی علم ایجاد کند. از سوی دیگر، ما در موضوع مجازات هم چالش داریم. در جرائم جنسی مردان، موضوع یا لواط است یا تجاوز و مجازات آن اعدام است. در مقابل، در برخی موارد مجازات‌های حداقلی مانند شلاق اعمال می‌شود. این فاصله زیاد میان مجازات‌ها و خلا موجود، همواره محل انتقاد بوده است. عمل، آزارهای جنسی اغلب بدون شاهد اتفاق می‌افتد و متهم هم اقرار نمی‌کند. از آنجا که گزارش‌دهی بلافاصله صورت نمی‌گیرد و آموزش برای مستندسازی و گزارش‌دهی وجود ندارد، آثار فزینکی از بین می‌رود و اثبات جرم پیچیده‌تر می‌شود. البته این سختی‌ها برای زنان هم وجود دارد؛ هرچند «قانون حمایت از کودکان و نوجوانان» که در سال ۱۳۹۹ تصویب شد، تا حدی این فاصله صفر و صدی میان اعدام و شلاق را پر کرده و توجه بیشتری به قرآن و دلایل غیرمستقیم دارد. این قانون اثبات جرم در مورد کودکان و افراد زیر ۱۸ سال را تا حدودی تسهیل کرده است، اما واقعیت این است که همچنان مشکلات اثبات و اجرای عدالت در این حوزه جرد باقی مانده است».

از شهر

سه‌ضلعی شهرسازی؛ وقتی زبان مشترک گم می‌شود

سینا لطف‌پور

فعال حوزه شهری

شهر صرفاً کالبدی از خیابان‌ها و ساختمان‌ها و ظرفی برای سکونت نیست. شهر محصول یک رابطه است؛ رابطه‌ای که میان سه رکن اصلی شکل می‌گیرد: متخصصان، مدیران و شهروندان. این سه‌ضلعی زمانی کارآمد خواهد بود که هر ضلع، هم در درون خود استاندارد‌هایی را پاس بدارد و هم در مواجهه با اضلاع دیگر، زبان مشترک و رفتاری متناسب داشته باشد. وقتی این هماهنگی شکل نگیرد، شهر چیزی جز مجموعه‌ای از وصله‌های ناهمگون نخواهد بود؛ مجموعه‌ای که نه زندگی را آسان‌تر می‌کند و نه توسعه‌ای پایدار را رقم می‌زند.

متخصصان، ضلع نخست، مجموعه‌ای متنوع از دانشگاهیان، پژوهشگران و کارشناسانی هستند که تجربه میدانی و شناخت نظری را در اختیار دارند. اما به سبب این امر، دانش خود را در مجلات علمی حبس می‌کنند و از گفت‌وگو با شهروندان واقعی اجتناب می‌کنند. نتیجه آن است که تخصصشان در عمل نادیده گرفته می‌شود و شهر در مواجهه با تصمیمات مدیریتی دچار آشوب می‌شود. متخصصان باید می‌توانند نقش مؤثر ایفا کنند، باید بتوانند دانش پیچیده خود را به زبان عمومی تبدیل کنند و از برج عاج فاصله بگیرند، نه اینکه فقط به آینده‌پژوهی در سطح نظری اکتفا کنند. ضلع دوم، مدیران و تصمیم‌گیران، قدرت و ابزار قانونی برای تغییر شهر را در اختیار دارند. اما اغلب رفتار خرجه‌های کوتاه‌مدت سیاسی و فشارهای اجتماعی‌اند. نتیجه چیست؟ پروژه‌هایی که برای جلب سرمایه اجتماعی طراحی می‌شوند و به قولی، «فست‌فود شهری» هستند؛ جذاب در لحظه، اما بی‌تاب‌رزی بلندمدت شهر. راه نجات از این وضعیت، گفت‌وگوی آزاد، مستمر و کاربردی مدیران با متخصصان و شهروندان است. گفت‌وگویی که صرفاً نمایشی و محدود به جلسات رسمی نباشد، بلکه تأثیر مستقیم بر تصمیمات روزمره و برنامه‌ریزی بلندمدت داشته باشد. مدیرانی که از این ابزار بهره نمی‌برند، عملاً سیاست‌های سطحی و کوتاه‌مدت خود را بر شهر تحمیل می‌کنند و مسئولیت پیامدهای آن را نیز نادیده می‌گیرند.

و ضلع سوم، شهروندان. آنان صرفاً مصرف‌کننده خدمات شهری نیستند؛ مالک و ذی‌نفع اصلی شهر هستند. اگر فرهنگ مطالبه‌گری آگاهانه وجود نداشته باشد، صدای شهروندان سطحی و کم‌اثر می‌شود و مدیران و متخصصان، به میل خود تصمیم می‌گیرند. مطالبه‌گری واقعی یعنی ایستادن در برابر هرج‌ومرج معماری، پرسشگری درباره هزینه‌های پروژه‌ها و خواست جدی برای رعایت استانداردهای علمی و زیست‌محیطی. وقتی شهروندان به گفت‌وگوی واقعی وارد شوند، مدیران ناگزیر به پاسخ‌گویی و متخصصان مجبور به ساده‌سازی دانش خود خواهند شد. به مشکل‌گشایی از خودت که این سه ضلع به زبان خود سخن می‌گویند و کمتر تلاشی برای ایجاد ارتباط میان آنها صورت می‌گیرد. متخصصان در اصطلاحات پیچیده غرق‌اند، مدیران در شعارهای فریبنده و شهروندان در دغدغه‌های روزمره خود. در نتیجه، شهر به میدان تقابل سلیقه‌ها بدل می‌شود و نه عرصه هم‌افزایی برای توسعه.

راه برون‌رفت از این چرخه، بازتعریف رابطه سه‌گانه است. متخصصان باید توانایی عمومی‌سازی دانش خود را بیابند، شهروندان سطحی از آگاهی پیدا کنند که مطالبه‌ای مسئول و قابل دفاع داشته باشند و مدیران با گفت‌وگویی آزاد و مستمر تصمیمات خود را مبتنی بر واقعیت‌های علمی و خواست عمومی شکل دهند. تنها در این صورت است که شهر می‌تواند مسیر توسعه‌ای معقول و پایدار را طی کند. از قربانی‌شدن در عرصه شهرداری و فست‌فودهای شهری نجات یابد. وقتی این زیان مشترک ایجاد شود، سه‌ضلعی شهرسازی به جای صحنه درگیری، می‌تواند مسیر توسعه‌ای معقول و پایدار بسازد. شهر دیگر قربانی ابتذال و فست‌فودهای شهری نخواهد بود. دیگر لازم نیست زیبایی‌های سطحی جای کیفیت زندگی را بگیرند. شهر می‌تواند زنده، انسانی و قابل دفاع باشد، اگر ما یاد بگیریم با هم حرف بزنیم.